

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۲۳

اعمال رسولان ۲۷-۲۸

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۲۳، اعمال رسولان، فصل‌های ۲۷ تا ۲۸ است.

پولس مدت زیادی مشتاق بود که به روم برود.

می‌توانیم این را در نوشته‌های خود پولس در رومیان فصل ۱۵ بخوانیم، جایی که او می‌گوید، من باید ابتدا به اورشلیم بروم. ممکن است آنجا مشکلاتی پیش بیاید. لطفاً برای من دعا کنید.

اما بعد از آن، امیدوارم در رم به دیدارتان بیایم. خوب، همچنین در اعمال رسولان فصل ۱۹، زبانی که بسیار یادآور عیسی است، اعمال رسولان ۱۹:۲۱، بسیار یادآور لوقا ۹:۵۱، جایی که عیسی روی خود را به سوی اورشلیم کرد. او قصد داشت به سوی اورشلیم برود.

این نقشه او بود. او شاگردان را جلوتر از خود می‌فرستد. خوب، در اعمال رسولان ۱۹، پولس نقشه کشیده بود که پس از رفتن به اورشلیم، به روم برود.

و او همچنین شاگردانی را فرستاد که با او همکاری می‌کردند. بنابراین، در اعمال رسولان فصل ۲۷، سرانجام او به روم خواهد رسید، احتمالاً نه به آن شکلی که در بازداشت روم انتظار داشت. اما پولس همان شخص است، چه در بازداشت باشد و چه آزاد.

اما، می‌دانید، برای کسی که دوست دارد تمام مدت در بازداشت باشد و موعظه کند، احتمالاً برایش خیلی سخت بوده است. و با این حال، حداقل در رم، می‌دانیم که او قرار است به افرادی که به ملاقاتش می‌آیند خدمت کند، زیرا در حبس خانگی است. و او به طور دوره‌ای در اعمال رسولان فصل ۲۴ برای فرماندار موعظه می‌کرد.

بنابراین، در اعمال رسولان ۲۷، او از طریق دریا فرستاده خواهد شد. سفرهای دریایی خطرناک شناخته شده بودند. این موضوع هم در رمان‌ها و هم در آثار تاریخی صادق بود.

در واقع، آنقدر خطرناک بود که وقتی پیشگویان باستانی را داریم، افراد زیادی می‌پرسیدند، خوب، آیا در طول سفر دریایی من خطری وجود خواهد داشت؟ و حدود یک پنجم مواقع می‌گفتند، بله، چون خطر اغلب در دریا وجود داشت. و به همین دلیل است که بسیاری از مردم سفر دریایی را دوست ندارند. خود پولس قبلاً چندین بار کشتی‌اش غرق شده بود، همانطور که از دوم قرن‌تیم می‌بینیم، اگرچه اعمال رسولان همه این موارد را برای این مورد بزرگ نگه می‌دارد که خود لوقا برای شاهد بودن آن حضور دارد.

آریستارخوس با پولس و لوقا با پولس می‌روند. البته آنها همیشه اجازه نمی‌دادند کسی که زندانی بود با او سفر کند. گاهی اوقات به خدمتکاران اجازه می‌دادند که با آن شخص سفر کنند، گاهی اوقات نه.

اما ظاهراً، جولیسوس می‌داند که دستورش به این شخص است. ما فقط باید او را به دلایل سیاسی از اینجا بیرون ببریم. او احتمالاً واقعاً تهدیدی برای روم نیست.

و بنابراین، لوقا، به خصوص اگر لوقا، پزشک کولسیان ۴:۱۴ باشد، ممکن است اجازه داشته باشد با او برود. او ممکن است برای برخی دیگر از افراد اطراف نیز مفید باشد. بنابراین، گاهی اوقات افسر رومی با گروه کوچکی از افراد برای چنین چیزی فرستاده می‌شد.

بنابراین، اینطور نیست که او در حال حاضر ۸۰ سرباز با خود داشته باشد، احتمالاً فقط تعداد نسبتاً کمی سرباز. چون به یاد داشته باشید، آنها باید برای همه افراد در مسیر غذا فراهم کنند. او باید این را درخواست کند و بگوید، بسیار خب، شما آنجا هستید، مقداری غذا یا هر چیز دیگری به ما بدهید.

آنها با یک کشتی از قیصریه حرکت می‌کنند که خیلی سخت نیست. و طبیعتاً به سمت شمال حرکت می‌کنند. و در نهایت، به بندری می‌رسند که می‌توانند یک کشتی غلات اسکندریه را بگیرند.

کشتی‌های زیادی از اسکندریه به سمت شمال در حرکت بودند. و آنها از ساحل سوریه تا ساحل جنوبی آسیای صغیر می‌آمدند. و سپس از آنجا عبور می‌کردند، چیزی شبیه به سفری که قرار است در موردش بشنویم، با این تفاوت که آنها معمولاً از کورت این کار را نمی‌کردند، آنها معمولاً با طوفانی که آنها را تا این حد به سمت جنوب غربی ببرد، مواجه نمی‌شدند.

کشتی‌های غلات اسکندریه می‌توانستند بسیار بزرگ باشند. لوکان در قرن دوم از یکی از آنها به نام ایزیس، صحبت می‌کند که نامش از روی شخصیت نمادین آن گرفته شده است. بنابراین، در اعمال رسولان ۲۸، کشتی‌ای داریم که کاستور و پولوکس یا برادران دوقلو، دیوسکورا، است.

اما یک کشتی به نام ایسیس وجود داشت که ۶۰۰ نفر را در خود جای می‌داد. خب، پولس قرار است در یک کشتی غلات غرق شود، نه در ابتدای این روایت، بلکه در آخرین کشتی که آنها می‌گیرند، که ۲۷۶ نفر را در خود جای می‌دهد. تقریباً نصف تعداد ایسیس‌ها است.

بنابراین، این یک کشتی غلات نسبتاً بزرگ است، اگرچه کشتی‌های بسیار دیگری نیز به همین اندازه بزرگ بودند. و این شامل خدمه، در مجموع ۲۷۶ نفر، نیز می‌شود. اما خطراتی در ارتباط با دریانوردی وجود داشت، و این خطرات به ویژه در زمستان بیشتر صدق می‌کرد.

به همین دلیل است که پولس در دوم تیموتائوس فصل ۴ می‌گوید: «قبل از زمستان برای آمدن نزد من عجله کنید، زیرا بعد از زمستان، رسیدن به من واقعاً دشوار خواهد بود و ممکن است تا بهار زنده نباشم.» به همین دلیل است که در متی ۲۴، آیه ۲۰، دعا کنید که فرار شما از اورشلیم در زمستان نباشد. زمستان زمان سختی برای سفر بود، حتی در بسیاری از مناطق، اما در دریا بسیار دشوار بود.

و برخی از مردم در طول زمستان سفر می‌کردند زیرا پادشاه‌های بزرگی برای آن وجود داشت. امپراتور کلودیوس، که بسیار مشتاق بود غلات را از اسکندریه به روم برساند، حتی به کسانی که در دوران سخت‌تر سفر می‌کردند، پادشاه‌های ویژه‌ای داده بود. بنابراین، آنقدر سودآور بود که برخی از مالکان، به ویژه مالکانی که چندین کشتی داشتند و خودشان با کشتی‌ها سفر نمی‌کردند، ریسک آن را به جان می‌خریدند، زیرا بیمه بسیار گرانی داشتند.

منظورم این است که هزینه بیمه خیلی زیاد بود، چون هیچ‌وقت نمی‌دانستید کشتی کی غرق می‌شود. بسیاری از ملوانان این کشتی‌ها بردگانی از مصر بودند یا افرادی بودند که مجبور بودند ریسک کنند چون هیچ منبع درآمد دیگری نداشتند. بنابراین، مردم سفر می‌کردند.

هنوز زمستان نشده است. احتمالاً، فستوس در مقطعی از ماه ژوئیه، اول ژوئیه، از راه رسیده است، احتمالاً او رسماً کار خود را آغاز می‌کرد و احتمالاً قبل از آن رسیده است. اما احتمالاً جلسه استماع پولس در طول تابستان برگزار شده است.

اما در برهه‌ای از زمان، حالا، در طول پاییز، آنها دریانوردی می‌کنند. و در یک برهه خاص از پاییز، دریانوردی خطرناک‌تر می‌شود، و با گذشت فصل، این خطر بیشتر هم می‌شود. اما این می‌تواند از سالی به سال دیگر متفاوت باشد.

منظورم این است که شما همیشه نمی‌توانستید، خب، شما همیشه نمی‌توانستید پیش‌بینی کنید، شما نمی‌توانستید پیش‌بینی کنید که هوا چگونه خواهد بود. و بنابراین، لوقا می‌خواهد اشاره کند که بعد از روزه بعد از روز کفاره بود. بنابراین، این [سفر] در فصل دریانوردی دیرتر از زمانی اتفاق می‌افتد که اگر زودتر حرکت می‌کردند، لازم نبود.

اگر صاحب کشتی به اندازه کافی کشتی داشت، ارزشش را داشت که آنها را به سرعت به حرکت درآورد. و بنابراین، آنها به سواحل جنوبی آسیای صغیر به لیکه و جاهای دیگر رسیدند، و در امتداد ساحل حرکت کردند، و در نهایت، با کشتی به سمت کرت رفتند. اما بادها با آنها همکاری نکردند، بنابراین آنها به سمت جنوب کرت حرکت کردند تا با بادها مشکل کمتری داشته باشند.

می‌رسند، که کمی طعنه‌آمیز به نظر می‌رسد. اما آنها می‌خواهند آنجا Fair Havens و آنها به بندری به نام نزدیک لیکه بمانند. آنها می‌خواهند آنجا بمانند چون، خب، آنها آنجا توقف می‌کنند چون آنجا مکانی امن است، اما واقعاً برای زمستان‌گذرانی مناسب نیست.

بندر کوچکی است. ملوانان خیلی خوشحال نیستند. جامعه‌ی کوچکی است.

می‌دانید، در یک جامعه کوچک، پدران نمی‌خواهند دخترانشان را برای کار موقت به ملوانانی که دوست دختر دارند، قرض بدهند. آنها احتمالاً به اندازه کافی فاحشه یا چیزی شبیه به آن ندارند. افرادی که روی عرشه هستند می‌گویند اینجا جای خوبی برای اقامت نیست.

این جامعه خیلی کوچک است. ما از نظر تعداد خیلی زیاد هستیم. و بنابراین، آنها برای زمستان‌گذرانی به جایی بزرگتر از این دهکده ماهیگیری رفتند.

بنابراین، آنها می‌خواهند به فینیکس بروند که در ساحل غربی کرت قرار دارد. و بنابراین آنها فقط می‌خواهند، کمی سفر دریایی داشته باشند، به دلیل نحوه‌ی کار ساحل، می‌توانید با یک سفر دریایی کوتاه از طریق خلیج فقط چند ساعت از این بندر به نقطه‌ی دیگری در خشکی بروید، نه اینکه در امتداد ساحل بمانید. و این خوب می‌شد زیرا آسمان بسیار بسیار زیبا به نظر می‌رسید.

اما احتمالاً بیشتر این افراد با سواحل جنوبی کرت آشنا نبودند و از وزش ناگهانی بادهایی که ممکن بود از میان کوه‌ها بوزد، اطلاعی نداشتند، اینکه یک مشکل خاص هواشناسی یا آب و هوایی وجود دارد که در آن بادهای ناگهانی می‌توانستند از پشت کوه‌ها بوزند. شما آنها را نمی‌دیدید. و آنها با نیروی حتی بیشتر از میان کوه‌ها می‌وزیدند.

و اتفاقاً وقتی قرار است از این خلیج عبور کنند، این اتفاق می‌افتد و باد آنها را به دریا می‌اندازد، جایی بسیار دور از کرت و به طور کلی دور از خشکی. حالا، مسافران احتمالاً روی عرشه هستند. زیر عرشه جایی است که می‌توانید غلات یا چیزهای دیگر را نگه دارید.

اما در این موقع از سال یک کشتی اسکندریه وجود دارد. احتمالاً بار آن، مخصوصاً غلات، است. و مسافران باید غذای خودشان را بیاورند.

آنها روی عرشه می‌خوابیدند و غیره. شاید بعداً در روایت، آنها را در بدترین زمان‌های طوفان زیر آب نگه دارید. اگر واقعاً مجبور بودید، می‌توانستید افراد زیادی را در آنجا جمع کنید.

اما در هر صورت، جالب است که مکان‌ها و تعداد روزها در سراسر این روایت طوفان در طول طوفان‌های مدیترانه دقیقاً با آنچه ما از سفرهای دریایی در مدیترانه تحت این نوع شرایط می‌دانیم، مطابقت دارد. کتابی از یک دریانورد مدیترانه‌ای قرن نوزدهم به نام جیمز اسمیت وجود دارد که این موضوع را اثبات کرده و امروزه همیشه به آن استناد می‌شود. و امروزه می‌توان آن را با مطالب دیگری که از مؤسسات دریایی و غیره می‌شناسیم، تکمیل کرد.

و همچنین، تعدادی از افراد باستان‌شناسی دریایی انجام داده‌اند و اطلاعات جدید زیادی را بر اساس کشتی‌ها در اختیار ما قرار داده‌اند. ما نمی‌دانیم، بعضی چیزها را به اندازه کافی در مورد کشتی‌ها نمی‌دانیم، زیرا در لاشه کشتی‌هایی که در زیر آب پیدا می‌شوند، معمولاً فقط کف کشتی و محموله آن باقی می‌ماند، مقداری از محموله. اما در هر صورت، پاول به آنها هشدار می‌دهد که فکر می‌کنم مشکلی پیش خواهد آمد.

پولس سفرهای دریایی زیادی کرده است، اما چرا آنها می‌خواهند به حرف یک زندانی گوش دهند؟ منظورم این است که او ممکن است فقط به این دلیل آنجا باشد که به جولیس یوزباشی زنجیر شده است. مردم می‌گویند، خب، پولس به هر حال آنجا نمی‌بود. چرا وقتی کاپیتان کشتی، ناوبر و یوزباشی دارند تصمیم می‌گیرند، پولس آنجا باشد؟ یوزباشی کشتی را نمی‌راند، اما آنها به توصیه او نیاز دارند.

او یک افسر نظامی رومی است. پس چرا آنها، چرا، چرا اصلاً پولس آنجا بود؟ خب، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که این کار لزوماً به صورت خصوصی انجام شده باشد. ممکن است افراد دیگری در اطراف ایستاده باشند.

و باز هم، اگر پولس به جولیس زنجیر شده باشد، او آنجا خواهد بود. پولس همچنین تجربه سفر زیادی دارد. او یک شهروند رومی است.

او رهبر یک جنبش است. بنابراین، در هر صورت، پولس نظر خود را می‌دهد، اما آنها او را باور نمی‌کنند. چرا فرمانده باید حرف او را به کاپیتان کشتی و دریانورد ترجیح دهد؟ و تا جایی که با نگاه کردن به آسمان می‌توان فهمید، همه چیز باید خوب باشد.

اما پولس منبع اطلاعاتی متفاوتی نسبت به نگاه کردن به آسمان داشت. در ادبیات باستان، گاهی اوقات خب، اغلب اوقات افرادی را می‌دیدیم که قبل از سفر دریایی، دعا می‌کردند و برای خدایان قربانی می‌کردند. آنها می‌خواستند مورد لطف خدایان قرار بگیرند و گاهی اوقات برای اطمینان از اینکه سفرشان خوب پیش خواهد رفت، به فالگیری روی می‌آوردند.

اما هنوز هیچ‌کس در آن سطح به پولس ایمان ندارد. فرمانده خوشحال است زیرا در جاهایی که توقف کرده‌اند، پولس از دوستانش به رایگان پذیرایی شده است. اما جولیس آماده نیست که او را به عنوان سخنگوی یک خدا بشنود.

خب، کشتی به سمت جنوب غربی رانده شده است. آنها به نزدیکی جزیره کائودا می‌رسند و به سختی می‌توانند قایق کشتی را به عرشه بیاورند. یک کرجی وجود داشت که گاهی اوقات پشت سر کشتی کشیده می‌شد.

خب، ممکن است در طول طوفان بشکند، یا در طول طوفان، به بدنه کشتی برخورد کند. بنابراین، آنها تمام تلاش خود را می‌کنند تا آن را به داخل کشتی بیاورند، که البته می‌توانند این کار را انجام دهند زیرا وقتی از عبور می‌کنند، این باد بسیار قوی که از شمال شرقی به آنها می‌وزد، Uruquillo رودخانه، Cauda کنار آنها را تا حدودی توسط جزیره از آن محافظت می‌کند. بنابراین نه برای اینکه آنها را از وزش باد حفظ کند، اما حداقل می‌توانند این قایق را به داخل کشتی بیاورند.

و این در واقع بسیار مهم است، همانطور که بعداً در روایت خواهیم دید. این قایق کوچک، قایق نجات، به اصطلاح، به مسئله مرگ و زندگی تبدیل می‌شود. بنابراین، آنها همچنان به سمت جنوب غربی رانده می‌شوند.

و این برای آنها بسیار خطرناک است زیرا اگر در مسیری که فکر می‌کنند ممکن است در آن باشند ادامه دهند، ممکن است به نزدیکی آب‌های کم‌عمق سیرتیس برسند. آب‌های کم‌عمق سیرتیس در ساحل لیبی سیرتیس صغیر و سیرتیس کبیر وجود داشت. آب‌های کم‌عمق سیرتیس مدت‌ها مورد ترس دریانوردان بود.

در واقع، آنها یکی از اولین ناوگان‌های رومی را که علیه کارتاژی‌ها حرکت می‌کرد، نابود کرده بودند. آنها در آب‌های کم‌عمق به گل نشستند. آنها آنجا گیر افتادند.

و بعد وقتی آب‌ها دوباره بالا آمدند، کشتی‌ها غرق شدند. و آن نیروی دریایی خاص روم نابود شد. بنابراین این یک چیز بسیار ترسناک بود.

داستان‌های زیادی در این مورد وجود داشت. و آنها قطعاً نمی‌خواستند تا سرتیس پیش بروند. بنابراین، آنها به تلاش برای حرکت به سمت شمال ادامه دادند تا از آن دور شوند.

اما با آن نوع کشتی‌هایی که داشتند، آن نوع بادبان‌هایی که آن زمان داشتند، کنار آمدن با این موضوع واقعاً سخت بود. چیزهای خاصی در مورد ناوبری وجود داشت که آنها کشف نکرده بودند. و بنابراین، آنها مطمئن نیستند.

به نظر نمی‌رسد که بتوانند خیلی پیشرفت کنند. در مورد باد، آنها بالاخره فقط با آن پیش می‌روند. آنها می‌خواهند بادبان‌ها را پایین بکشند.

بادبان‌ها قطعاً کمکی به آنها نمی‌کنند. و آنها مجبورند چیزهایی را به دریا بیندازند. مقداری از گندم را به دریا می‌اندازند.

آنها برای تعادل به گندم دیگری نیاز دارند. اما در هر صورت قرار نیست همه گندم را به دریا بریزند. در واقع، ما دو بار در روایت می‌بینیم که آنها گندم را دور می‌ریزند.

با توجه به آنچه از نحوه کار کشتی‌ها می‌دانیم، احتمالاً آنها مانند یک دسته سطل زباله عمل می‌کنند. اما، آنها نمی‌توانستند همه آن را خالی کنند. بزرگترین نوع کشتی‌ها، مانند کشتی ایزیس که قبلاً به آن اشاره کردم، ممکن است یک ماه کامل طول بکشد تا در بنادر ایتالیا تخلیه شوند.

بنابراین، آنها مقداری از آن را خالی می‌کنند. آنها فضای بیشتری در انبار دارند، اما نمی‌توانند همه آن را خالی کنند. و ظاهراً لوک گاهی اوقات به آنها کمک می‌کرد تا وسایل را به دریا بیندازند.

او می‌گوید ما این چیزها را با دست خودمان به دریا انداختیم. ظاهراً لوقا وقتی آنها به اعماق آب می‌روند با آنهاست. پولس گفته است که همه ما نجات خواهیم یافت.

قرار است همه ۲۷۶ سرنشین نجات پیدا کنند. اما ما نجات پیدا خواهیم کرد، اما اول در یک جزیره به گل خواهیم نشست. بنابراین، کشتی از بین خواهد رفت، اما جان کسی گرفته نخواهد شد.

خب، خوبه که برای محتویات کشتی بیمه داشتند. اما به هر حال، این یک معجزه واقعی بود که کشتی گم نشود و هیچ یک از ۲۷۶ نفر سرنشین آن از بین نروند. و احتمالاً برخی از مسافران بیمار بودند.

خب، خیلی از آنها را چند روزی بود که نخورده بودند. لوک همه اینها را پیگیری می‌کند. فقط به این دلیل که طوفان است به این معنی نیست که هرگز نمی‌توانید تفاوت بین روز و شب را تشخیص دهید.

اگرچه گاهی اوقات نمی‌توانند. آنها نمی‌توانند ستاره‌ها را ببینند، بنابراین نمی‌توانند مکان خود را ببینند. و لوک هنگام کاوش با آنها است.

آنها می‌توانند صدای متفاوتی بشنوند. با اینکه در تاریکی می‌آیند، می‌توانند صدای متفاوتی بشنوند. و شما صدای شکستن صخره‌هایی را می‌شنیدید که نسبتاً از مالت دور بودند، اما شما به سمت مالت می‌رفتید.

بنابراین، آنها صدای زمین‌هایی در آن نزدیکی را شنیدند. آنها صدای شکستن آب را شنیدند و شروع به اندازه‌گیری عمق آب کردند. و این اندازه‌گیری‌ها، در واقع، دقیقاً همان اعماقی هستند که ما امروز می‌دانیم اگر آنها از کنار این صخره‌ها، به سمت جایی که امروز خلیج سنت پاول نامیده می‌شود، یا حداقل جایی نزدیک خلیج سنت پاول، وارد مالت می‌شدند، اندازه‌گیری‌ها انجام می‌شد.

و همانطور که آنها در حال عمق‌یابی هستند، به روشی که این کار را انجام دادند، چیزی بسیار سنگین را پایین می‌اندازند. این چیز تا ته اقیانوس می‌رود. اما چیزی در آن خواهد بود که می‌توانید مقداری از آن را دریافت کنید... این به شما اطلاع می‌دهد که چه زمانی به ته اقیانوس می‌رسد، و حتی ممکن است از ته اقیانوس نمونه‌برداری کنید.

و بعد آن را بالا می‌کشیدید، و می‌توانستید بفهمید که چقدر پایین است. بنابراین، پولس با آنها صحبت می‌کند. و مردم گاهی می‌گویند، خب، پولس چطور می‌توانسته در میان طوفان صحبت کند؟ خب، اول از همه، طوفان در همه زمان‌ها به یک اندازه بلند نبود.

و دوم اینکه، یکی از احتمالاتی که برخی مطرح کرده‌اند این است که پولس در واقع در انبار صحبت می‌کرده است. اگر آنها به اندازه کافی غلات را دور ریخته بودند، می‌توانستید افراد زیادی را درست زیر عرشه جا دهید. اما از طرف دیگر، او می‌توانست در زمان آرامش روی عرشه باشد.

ما روایت‌های زیادی از این دست از دوران باستان داریم که تصورشان در دنیای امروز که سیستم‌های تقویت صدا داریم، برایمان دشوارتر است. مردم گاهی اوقات قادر به انجام کارهایی بودند که ما نمی‌توانستیم. تصور کنیم آنها انجام دهند. ژنرال‌ها با ارتش‌ها صحبت می‌کردند.

این موضوع در ادبیات باستان همه جا هست. می‌توان گفت، خب، همه اینها ساختگی هستند. اما حتی اگر همه این روایت‌ها ساختگی بودند، اگر هرگز چنین اتفاقی نیفتاده بود، مردم چگونه می‌توانستند این داستان را بسازند؟ ظاهراً ژنرال‌ها حداقل می‌توانستند با برخی از ارتش‌ها صحبت کنند.

ما خوانده‌ایم که گاهی اوقات برخی از افراد در عقب کشتی نمی‌توانستند همه حرف‌های آنها را بشنوند. اما ژنرال‌ها با ارتش‌ها صحبت می‌کردند. ما روایت‌های دیگری از افرادی داریم که در دریا صحبت می‌کردند.

و اخیراً در دوران اخیر آزمایش شده است. به عنوان مثال، جورج وایتفیلد، که در دهه ۱۷۰۰ مبلغ مذهبی بود، بنجامین فرانکلین گفت که مشهور است که صدای وایتفیلد را می‌توان از یک مایلی و حتی دورتر شنید. بنابراین، بنجامین فرانکلین تصمیم گرفت آن را آزمایش کند.

و او رفت و در آن فاصله ایستاد. و مطمئناً، می‌توانست صدای جورج وایتفیلد را بشنود. او گفت این مرد فوق‌العاده‌ای است.

می‌خواهم این مرد را بشناسم. و او با وایتفیلد دوست شد، با اینکه وایتفیلد یک مسیحی انجیلی و بن فرانکلین یک دئیست بود. اما آنها واقعاً دوستان خوبی شدند.

خب، چطور به ساحل رسیدند؟ نوشته شده که بعضی‌ها به اندازه کافی قوی بودند که شنا کنند. بعضی‌ها هم روی تخته آمدند. اینها ممکن است تخته‌هایی از انبار بار باشند که برای جدا کردن بار استفاده می‌شدند.

گندم می‌توانست در گونی باشد. اگر در گونی بود، گونی‌ها با حرکت کشتی از یک طرف به طرف دیگر، به شکلی درمی‌آمدند. و این می‌توانست بسیار آسیب‌زا باشد.

بنابراین، آنها تخته‌هایی برای جدا کردن اینها و غیره داشتند. حالا، تا جایی که می‌توانستند به ساحل بیایند، جزر و مد به آنها کمک می‌کرد. و این در مورد تخته‌ها نیز صادق است.

تخته‌ها فقط... می‌دونی، می‌تونستی مثل جلیقه نجات بهشون بچسبی. و جزر و مد تو رو به ساحل هل می‌داد. جزر و مد شاید بهترین کلمه برای توصیف دریای مدیترانه نباشه، اما امواج تو رو به داخل می‌کشن.

من در این مورد با یکی از دوستانم مشورت کردم. او دکترای تاریخ دارد، اما موج‌سوار هم هست. بنابراین، او واقعاً موج‌سواری در اطراف مالت را بررسی کرد.

و او گفت، بله، این اتفاقی است که می‌افتد. امواج تو را به داخل می‌آورند. قبلاً در مورد قایق صحبت کرده بودم.

می‌دونی، منطقی بود که توی روز روشن، بعد از اینکه لنگر انداختن، توی روز روشن می‌تونستن از قایق نجات استفاده کنن و چندین بار سفر کنن تا همه رو به ساحل ببرن. اما شب قبلش یه اتفاقی برای اون قایق می‌افتاد. و به همین دلیل بود که نمی‌تونستن از قایق استفاده کنن.

بعضی از ملوانان تصمیم گرفتند که این کار را انجام دهند، می‌خواستند قایق را پایین بیاورند. و گفتند که این کار به آنها کمک می‌کند تا لنگرها را مرتب کنند. و این چیزی بود که معمولاً ایده خوبی تلقی می‌شد.

منظورم این است که به لنگرها نیاز داشتی. نمی‌خواستی کشتی را خیلی نزدیک ساحل ببری، بدون اینکه بتوانی ببینی چه کار می‌کنی. چون به صخره‌ها می‌خوردی و گل می‌گرفت.

و ممکن بود خیلی دور به صخره‌ها بچسبید. بنابراین، باید لنگرهایی را پهن می‌کردید که به اندازه کافی کم‌عمق باشند تا بتوانند چیزی را نگه دارند. بنابراین، آنها چهار لنگر پهن کردند.

و سپس آنها برای طلوع آفتاب دعا و امید کردند. اما ملوانان می‌خواستند این کار را با قایق انجام دهند. خب، ظاهراً پولس به طور ماوراءالطبیعه می‌دانست که اتفاق دیگری در حال رخ دادن است.

آنها می‌خواستند با قایق فرار کنند. چون مانور دادن با کشتی سخت می‌شد. اما، می‌دانید، این قایق کوچک لازم نیست اینطور باشد، آنها لازم نیست نگران به گل نشستن آن باشند.

آنها فکر می‌کنند که می‌توانند تا ساحل بروند. و اگر تا صبح صبر کنند و رقابتی برای قایق وجود داشته باشد یا اگر قبل از صبح رقابتی برای قایق وجود داشته باشد، چه کسی قایق را خواهد گرفت؟ خب، سربازها همان‌هایی بودند که شمشیر به دست داشتند. بنابراین، ملوانان تصمیم می‌گیرند که تا می‌توانند فرار خود را به سرانجام برسانند.

و پولس می‌گوید، مگر اینکه اینها در کشتی بمانند، هیچ کس نمی‌تواند نجات یابد. حال، اینجا جایی است که ما پیشگویی را داریم که همه نجات خواهند یافت. اما این یک پیشگویی مشروط است.

یعنی، همه نجات خواهند یافت. اما این به این دلیل خواهد بود که شما از من اطاعت خواهید کرد و اجازه نخواهید داد که آنها این کار را انجام دهند. بنابراین، آنها، سربازان، تا این زمان به پولس ایمان آورده‌اند.

تا اینجا همه چیز درست بوده. تا اینجا از خدا حرف شنوی داشته. بنابراین، طناب‌ها را بریدند و گذاشتند قایق به دریا بیفتد.

و حالا هیچ کس نمی‌تواند از قایق استفاده کند. خب، در این مورد ملوانان نمی‌توانند با آن فرار کنند. این یعنی ملوانان قرار است سوار کشتی شوند، که مهم است زیرا وقتی نور کافی برای راندن کشتی به نزدیکی جزیره وجود داشته باشد، به تخصص ملوانان نیاز خواهد بود.

و آنها قادر نخواهند بود آن را کاملاً به ساحل بیاورند، اما قادر خواهند بود آن را خیلی بیشتر از آنچه در تاریکی می‌توانستند به ساحل نزدیک کنند، و خیلی بیشتر از آنچه سایر افراد روی کشتی می‌توانستند بدون تخصص ملوانان انجام دهند، به ساحل نزدیک کنند. بنابراین، به این ترتیب همه نجات خواهند یافت. بنابراین، جزر و مد به حمل مردم به ساحل کمک خواهد کرد.

کشتی قبل از رسیدن به ساحل به گل می‌نشیند و روی صخره‌ها متلاشی می‌شود. حالا، بعضی‌ها می‌گویند، خب، اگر لوک همه این یادداشت‌ها را با خود داشته، چگونه این یادداشت‌ها حفظ شده‌اند؟ اگر پاپیروس بوده، پاپیروس لوک آسیب می‌دیده، به خصوص نوع پاپیروس غالب در این دوره. ضد آب نبوده، بنابراین جوهر آن شسته شده است.

خب، جوهر ضد آب نبود، بنابراین شسته می‌شد. به همین دلیل است که، خب، بله، آن و پاپیروس و جوهر پاپیروس روی پاپیروس، هر دو فقط در آب و هوای خشک مانند مصر یا در طومارهای دریای مرده در منطقه‌ای مانند آن باقی مانده‌اند. لوقا ممکن است روی پوست گوساله نیز نوشته باشد، که با پاپیروس متفاوت است، اما ممکن است لوقا ظرفی هم داشته باشد.

. آمفوریسک ضد آب، که با چوب پنبه یا چیزهای دیگر قابل آب‌بندی بودند، در این کشتی‌ها وجود داشت. و اگر لوک می‌دانست که قرار است با کشتی سفر کند، هوشمندانه بود که یکی از آنها را با خود می‌آورد. بنابراین، لوک می‌توانست این را روی تخته یا هر چیز دیگری هنگام رفتن به ساحل داشته باشد.

احتمالاً لوکا یک نسخه پشتیبان هم در قیصریه داشته است. معمولاً اگر یک پروژه بزرگ نویسندگی داشته باشید، مثلاً اگر او می‌دانست که قرار است برود، وقت داشت آن را کپی کند یا شاید کسی می‌توانست به او در کپی کردن آن کمک کند. اما یادداشت‌های لوکا در طول سفر نیز احتمالاً درست بوده‌اند، زیرا جزئیات بسیار دقیق هستند.

البته، ممکن است به اندازه کافی جدید بوده باشد، لوک فقط می‌تواند به خاطر بیاورد، اما به نظر می‌رسد که لوک در حال نوشتن خاطرات خود بوده و آن را با خود به ساحل رسانده است. قطعی نیست، اما اکثر محققان فکر می‌کنند، و به نظر می‌رسد توپوگرافی با آن مطابقت دارد، تا جایی که می‌توانیم بگوییم، توپوگرافی از آن دوره کمی تغییر کرده است، اما به نظر می‌رسد با خلیج سنت پاول، که در نزدیکی والتا، پایتخت فعلی جزیره مالت است، مطابقت دارد. برخی نظریه‌های دیگر نیز وجود داشته است که منظور او یک مالتای متفاوت یا یک مولایت متفاوت است، اما شواهد کلی به شدت از این مالتای فعلی حمایت می‌کنند.

خب، مهمان‌نوازی نسبت به کشتی‌شکستگان چیز بسیار مهمی بود. این یکی از ضروری‌ترین انواع مهمان‌نوازی بود. ما در مورد آن در سایر ادبیات باستانی خوانده‌ایم.

دئو کریسوستوم در مورد آن و غیره صحبت می‌کند. مالت در واقع در مسیر تجارت بود. برای تجارت، اسکندریه، آنها به سمت شمال و سپس به سمت غرب دریانوردی می‌کردند و سعی می‌کردند به ایتالیا برسند. مالت در مسیر تجارت بین کرت بود و شما می‌توانستید به مالت یا سیسیل بروید و سپس به شمال به ایتالیا بروید.

حالا، در مسیر برگشت، در زمان‌های مشخصی از سال می‌توانید از مسیر مستقیم‌تری به مصر بروید. اما در هر صورت، آنها در نهایت متوجه می‌شوند که آن جزیره، مالت است، جایی که می‌توانستند از آن مطلع باشند، اما هیچ‌کدام از آنها قبلاً و تحت این شرایط آب و هوایی، از این زاویه وارد آنجا نمی‌شدند. هوا سرد است و آتش روشن است و خود پولس در حال کمک به روشن کردن آتش و جمع‌آوری هیزم برای آتش است.

احتمالاً باران ملایمی در حال باریدن است. و لوکا از مردم محلی به عنوان بربر صحبت می‌کند، اما بر مهربانی آنها تأکید می‌کند و از کلمه‌ای استفاده می‌کند که فیلسوفان برای عشق به بشریت به کار می‌بردند. بربر گاهی اوقات توهین بود، اما همیشه توهین نبود.

یونانیان از این اصطلاح برای تحقیر افرادی که از آنها پایین‌تر بودند استفاده می‌کردند، اما این اصطلاح همچنین صرفاً برای افرادی که به زبان یونانی صحبت نمی‌کردند نیز به کار می‌رفت. این افراد احتمالاً به زبان محلی پونیک در جزیره مالت صحبت می‌کردند که زمانی توسط کارتاژی‌ها مستعمره شده بود، به طوری که اکنون تحت سلطه روم بود. می‌توانید پذیرش این وحشی‌ها را با پذیرشی که پولس در میان آتشی‌های فرهیخته و به ویژه پذیرشی که در میان مردم خود در اورشلیم دریافت کرد، مقایسه کنید.

پولس داشت این چوب‌ها را جمع می‌کرد که یک افعی بیرون آمد و به دستش چسبید. بعضی‌ها می‌گویند خب، الان دیگر هیچ مار سمی در مالت وجود ندارد. فقط شاید مارهایی باشند که سمی به نظر برسند، اما هیچ‌کدام واقعاً سمی نیستند.

شاید لوک نمی دانسته که واقعاً سمی نیست. خب، همیشه می توان این احتمال را در نظر گرفت. نیش مار مسئله‌ی بسیار مهمی بود و پزشکان هم همینطور بودند - این یکی از مواردی بود که قرار بود برای مقابله با آن آموزش ببینند.

اما باید این را هم در نظر بگیریم که اکنون سکونتگاه‌های انسانی در آنجا بسیار بیشتر شده است. بخش زیادی از پوشش جنگلی در مالت از بین رفته است. این اتفاق ۲۰۰۰ سال پیش رخ داده است.

من جاهایی را می شناسم که یک نسل پیش مارهای زیادی وجود داشتند و حالا نسلشان منقرض شده است، چون مردم آنها را به طور سیستماتیک می کشتند. بنابراین این اتفاق می تواند در عرض یک نسل رخ دهد. مطمئناً، می تواند در طول چند هزار سال اتفاق بیفتد.

من هیچ دلیلی نمی بینم که لوک را به این دلایل زیر سوال ببرم. خلیج سنت پاول امروزه مملو از جمعیت است. اما چیز دیگری که برخی افراد اینجا می بینند، یک رویارویی قدرت است.

گاهی اوقات مواجهه‌های معنوی با مارها مرتبط بوده‌اند، مثلاً در مصر در خروج فصل ۷. بنابراین، این ممکن است مورد دیگری از مواجهه با قدرت در اعمال رسولان باشد. چه چیزی معنوی پشت آن بوده باشد و چه فقط ماری بوده که سرد و سفت بوده و در اثر گرما دوباره زنده شده و به دست پولس بسته شده، در هر صورت، خدا از او محافظت کرده است. فصل ۲۸، آیه ۴. مردم تعجب می کنند که آیا شاید پولس مرتکب گناهی شده باشد.

ببین، او از دریا جان سالم به در برد و حالا عدالت اجازه نداده که زنده بماند. یک افعی به دستش بسته شده است. معمولاً اعتقاد بر این بود که می توان از غرق شدن کشتی‌ها برای مجازات افراد بی دین استفاده کرد.

و اگر از غرق شدن کشتی جان سالم به در می بردید، می توانستید از چیز دیگری برای مجازات خود استفاده کنید. خب، پولس حتماً آدم خیلی گناهکاری بوده است. و این حتی گاهی اوقات در دادگاه هم استفاده می شد.

اگر همه این بلایا برای شما اتفاق می افتاد، شاید خدایان می خواستند مطمئن شوند که شما مجازات می شوید. اما چیزی که ممکن است در دادگاه به نفع او باشد این است که هیچ یک از این بلایا واقعاً به پاول آسیبی نرساند. او افعی را در آتش می اندازد.

عدالت یک خدا محسوب می شد، به عنوان یک خدا شخصیت پردازی می شد. این در محافل پونیک صادق بود. همچنین یک خدای یونانی و رومی، دیکه، الهه یونانی عدالت و انتقام، نیز بود.

و در روم معبدی برای عدالت وجود داشت. بنابراین، آنها می بینند که عدالت به او اجازه زندگی نداده است. اما وقتی می بینند که به او آسیبی نرسیده است، نظرشان عوض می شود و می گویند که او حتماً یک خدا است.

حالا، در جایی که همسر اهل آنجاست، فرض بر این است که همه مارها سمی هستند. ممکن است همه آنها سمی نباشند، اما به هر حال فرض بر این است که سمی هستند. و این فرض اینجا هم همینطور است.

این یک مار سمی بود، اما به او آسیبی نرساند. حالا، این طعنه آمیز است. آنها از گفتن اینکه او حتماً یک جنایتکار است به این نتیجه می رسند که او حتماً یک خداست.

خب، قرار بود شما مهمان‌نوازی زیادی نسبت به خدایان نشان دهید. و این طنز را در اعمال رسولان، فصل ۱۴ می‌بینید که در آن آنها سعی می‌کنند به او مهمان‌نوازی نشان دهند، آنها فکر می‌کنند او یک خدا است ۱۴. وقتی می‌فهمند که اینطور نیست، او را سنگسار می‌کنند.

اما اینجا، مهمان‌نوازی بسیار مثبت است. دوباره شوخ‌طبعی لوک را داریم. فصل ۱۲، رودا تنها کسی بود که واقعاً درک کرد.

در فصل ۱۷ و آیه ۱۸، رواقیون و اپیکوریان دچار سوءتفاهم می‌شوند. و در اینجا، این مردم محلی دچار سوءتفاهم می‌شوند. اما آنها حداقل این سوءتفاهم را به عنوان چیزی مثبت و نه منفی درک می‌کنند.

چرا پولس آنها را اصلاح نمی‌کند؟ پولس احتمالاً نمی‌داند. منظورم این است که اگر آنها به گویش محلی پونیک صحبت می‌کنند، شاید لوقا و پولس بعداً از این موضوع مطلع شوند. اما در هر صورت، فرمانده و کسانی که با او هستند، از جمله پولس، از پوبلیوس، رئیس جزیره، پذیرایی می‌کنند.

پوبلیوس شهروند رومی و لاتین زبان بوده است. او احتمالاً به اندازه کافی تحصیل کرده بوده، احتمالاً به اندازه کافی تحصیل کرده بوده که یونانی هم صحبت کند. گفته می‌شود او اولین مرد جزیره بوده است.

گاهی اوقات این فقط به معنای برجسته است. من قبلاً اشاره کردم که فیلیپی اولین شهر بود، که یک شهر برجسته است. گاهی اوقات در استرابون و جاهای دیگر می‌خوانیم که یک شهر اولین شهر است، فقط به این معنی که آن شهر برجسته بوده است.

گاهی اوقات در جاهای دیگر اعمال رسولان، در یونانی درباره اولین مردم، اولین مردم یک شهر، می‌خوانیم این فقط به معنای افراد بسیار برجسته است. اما در مالت، گاهی اوقات این عبارت برای بالاترین مقام استفاده می‌شد.

بنابراین، او ممکن است فرماندار مالت باشد. خب، پدرش به شدت بیمار است و تب مکرر و اسهال خونی دارد. این ممکن است ناشی از نوعی مالاریا باشد.

آن زمان خیلی رایج بود. آن موقع با این اصطلاحات صحبت نمی‌کردند. اگر ادبیات بقراط، رژیم و بیماری‌ها بیماری‌های حاد و غیره یا سایر متون پزشکی باستان را بخوانید، اغلب فقط از این موارد به عنوان تب یاد می‌کنند و اغلب با اسهال خونی همراه هستند.

تب مکرر، تبی که می‌آید و می‌رود. ما هنوز هم از برخی از این موارد اطلاع داریم. اما او در وضعیت بسیار وخیمی بود.

او مرد مسنی بود و حالش خیلی خوب نبود، مخصوصاً به خاطر اسهال خونی. بنابراین، پولس می‌رود، برای آن مرد دعا می‌کند، بر او دست می‌گذارد و پدر پوبلیوس شفا می‌یابد. به محض اینکه این اتفاق می‌افتد، افراد دیگر در جزیره شروع به آمدن می‌کنند و افرادی را برای شفا آوردن می‌آورند.

و یولیوس، افسر رومی، همه اینها را تماشا می‌کند. احترام او به پولس بیشتر و بیشتر می‌شود. بنابراین، وقتی به روم برسد، گزارش خوبی برای ارائه به دربار خواهد داشت.

حال، این روایت بسیار شبیه به روایت لوقا فصل ۴ است، جایی که عیسی مادرزن پطرس را شفا می‌دهد، و سپس آنها شروع به آوردن مردم برای شفا نزد عیسی می‌کنند. برخی فکر می‌کنند که شفاها بعداً در اعمال رسولان کاهش می‌یابد. خب، اینطور نیست.

درست همین جا در فصل ۲۸ است. پولس احتمالاً در طول سال‌های اسارتش در قیصریه، زیاد برای بیماران دعا نمی‌کرد. ما فصل‌های زیادی داریم که قیصریه و اسارت او را از فصل‌های ۲۲ تا ۲۶ پوشش می‌دهند.

اما به محض اینکه در اعمال رسولان فصل ۲۸ به اینجا می‌رسد، دست بر سر مردم می‌گذارد و آنها شفا می‌یابند. سرانجام، آنها می‌توانند خیلی زود در بهار سوار کشتی دیگری شوند. سه ماه است، بنابراین این خیلی زود در فصل دریانوردی است.

اما این بار قرار است خیلی بهتر پیش برود. و این بار آنها مجبور نیستند خیلی دور بروند. آنها به سمت شمال، به سیراکیوز در سیسیل، که یک مکان مهم و یک شهر بزرگ بود، حرکت می‌کنند.

این شهر پیش از این توسط یونانیان تأسیس شده بود و تا آن زمان مدت‌ها تحت سلطه روم بود. از آنجا آنها به رگیوم، که در جنوبی‌ترین نقطه ایتالیا قرار دارد، می‌روند. برای رسیدن از سیسیل به رگیوم، راه زیادی در پیش ندارید.

و سپس آنها از ساحل ایتالیا به پوتئولی می‌روند. و از آنجا قرار است از طریق یک مسیر زمینی به رم برسند. آنها می‌توانستند دورتر بروند.

در این مرحله، کودگوس بندر جدیدی در اوستیا ساخته بود. اما در هر صورت، آنها قصد دارند از مسیر زمینی استفاده کنند. بخشی از آن کمی باتلاقی است، اما به خوبی به آنجا می‌رسند.

و در مسیرشان، تعدادی از مردم در دو گروه از مسیحیان به استقبالشان خواهند آمد. آنها مسیحیانی را پیدا می‌کنند که می‌توانند پیش آنها بمانند، و چند گروه از مسیحیان روم نیز به استقبالشان خواهند رفت. بنابراین، خبر از مکان‌هایی که در آنها اقامت داشته‌اند و مهمان‌نوازی را پذیرفته‌اند، به گوش رسیده است.

احتمالاً پولس عجله‌ای برای رسیدن به رم ندارد، اما از رسیدن به رم هم بدش نمی‌آید. اما احتمالاً جولوس عجله‌ای برای بردن پولس به رم ندارد، چون می‌داند که او قرار است زندانی شود. احتمالاً زندانیان دیگر هم عجله‌ای برای رسیدن به رم ندارند، چون اگر مثل پولس نباشند، شهروندان رومی هستند که به سزار متوسل شده‌اند، وگرنه احتمالاً برای اعدام در ملاء عام به رم فرستاده می‌شوند.

به همین دلیل است که وقتی سربازان... مردم می‌خواستند به ساحل شنا کنند، روی تخته بروند، سربازان آماده بودند تا زندانیان را بکشند، زیرا، خب، آنها در هر صورت خواهند مردند. و ما نباید اجازه می‌دادیم هیچ یک از آنها فرار کنند وگرنه ممکن است مسئول شناخته شویم. اینها شرایطی بودند که تحت آنها ممکن بود آنها مسئول شناخته نشوند، اما با توجه به سیاست، اگر کسی به دنبال یک قربانی بود، می‌توانست اعدام شود.

بنابراین، کشتن آنها منطقی‌تر بود زیرا آنها نمی‌توانستند در زنجیرها شنا کنند. زنجیرها خیلی سنگین می‌شدند. آنها مجبور بودند آنها را از زنجیرهایشان آزاد کنند.

و افسر رومی تشخیص می‌دهد که خب، ما نمی‌توانیم پولس را نجات دهیم و آنها را بکشیم. ما باید برای این موضوع پاسخگو باشیم. این متناقض است.

اما او می‌خواهد پولس را نجات دهد تا همه زندانیان به خاطر او نجات یابند. و بنابراین همه ۲۷۶ نفر به ساحل می‌رسند. اما حالا که آنها به سمت روم می‌روند، فرمانده را دارید، سربازانی را که با او هستند، پولس را دارید که حالا در بین آنها به نوعی یک قهرمان است، همراهان پولس، و سپس سایر زندانیان.

بنابراین، مکان‌ها از او مهمان‌نوازی کردند. و همچنین، وقتی به روم می‌رسد، مردم برای استقبال از او بیرون می‌آیند. خب، پولس قبلاً نامه خود را به رومیان از قرن‌تس یا از نظر فنی احتمالاً از کانکری نوشته بود.

او آن را از کانکری فرستاد، جایی که فیبی عضو کلیسا بود. دیاکونوس به روش‌های مختلفی ترجمه می‌شود. بنابراین، فعلاً همان دیاکونوس را می‌گذارم.

اما او عضو کلیسا بود و احتمالاً برای کار به روم سفر می‌کرد و نامه را به روم می‌برد. بنابراین، کلیسای روم پولس را می‌شناخت. او دوستان زیادی داشت که قبل از او به آنجا رفته بودند.

ما این را از رومیان ۱۶ می‌بینیم. در سال ۵۴، زمانی که کلودیوس درگذشت، نرون امپراتور شد. افراد زیادی بودند که قبلاً یهودی معتقد بودند و مجبور به ترک ایتالیا شدند یا یهودیانی که هنوز ایماندار نبودند و در قرن‌تس ایمان آوردند و مجبور به ترک ایتالیا شدند، اکنون می‌توانستند به ایتالیا برگردند.

بنابراین، آنها از قبل آنجا هستند. آنها چند سالی است که آنجا هستند تا زمانی که پولس بیاید. و مردم پولس را می‌شناسند.

آنها می‌دانند او کیست. او آنجا ارتباطاتی دارد. و قرار است نامه‌های بیشتری از رم بنویسد.

به احتمال زیاد او رساله فیلیپیان و برخی دیگر از نامه‌ها را در آنجا نوشته است. برخی جمعیت روم را بر اساس منابع آب تخمین زده‌اند که به کمتر از یک چهارم میلیون نفر می‌رسد. من فکر می‌کنم احتمال بیشتری وجود دارد که بر اساس سرشماری، ارقام سرشماری از دوران باستان، یک میلیون نفر بوده باشد.

شهروند به علاوه خانواده‌ها و خدمتکاران و غیره، بردگان و غیره می‌شد. احتمالاً روم حدود یک ۲۵۰،۰۰۰ میلیون نفر جمعیت داشت. این تخمین معمول است.

شرایط زندگی در رم به این صورت بود که تعداد زیادی خانه اجاره‌ای و آپارتمان وجود داشت که ثروتمندان در طبقات پایین زندگی می‌کردند. و هر چه به طبقات بالاتر می‌رفتید، مردم فقیرتر بودند و اجاره بها کمتر. با این حال، اجاره بها پول زیادی می‌برد.

گاهی اوقات در طبقات پایین، مغازه‌هایی با آپارتمان‌های نیم طبقه وجود داشت که مردم در آنها زندگی می‌کردند. اما پایین‌ترین طبقه تنها طبقه‌ای بود که آب لوله‌کشی داشت. و طبقات بالاتر سست و بی‌دوام بودند.

گاهی اوقات این ساختمان‌ها فرو می‌ریختند و غیره. در برخی از کلیساهای خانگی یا کلیساهای آپارتمانی در رم، راهروهای طولانی وجود داشت که اتاق‌های مختلفی را که مردم در آنها می‌خوابیدند به هم متصل می‌کرد. بنابراین، می‌توانستید تعدادی از مردم را در راهروهای طولانی جای دهید، اما معمولاً نمی‌توانستید مردم را به این آپارتمان‌های طبقه بالاتر ببرید.

در این اتاق‌ها فقط به اندازه‌ای جا بود که خود ساکنان بتوانند بخوابند. اما کلیساهای خانگی می‌توانستند در راهروی طولانی یا در برخی از آپارتمان‌های طبقه همکف جمع شوند. تخمین زده می‌شود که ساکنان یهودی شاید ۵٪ از رم را تشکیل می‌دادند.

تخمین زده شده که تعدادشان حداقل ۲۰،۰۰۰ نفر است، و اغلب حدود ۴۰،۰۰۰ تا ۵۰،۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. بنابراین شاید ۵٪، شاید هم کمتر از این. جامعه یهودیان رم

ما تا حدودی در مورد این موضوع صحبت کردیم وقتی که داشتیم به اخراج در اعمال رسولان ۱۸:۲ نگاه می‌کردیم. اما احتمالاً بیشتر یهودیان در ترانس تیبرینوم زندگی می‌کردند. امروزه در روم به آن منطقه تراستوره می‌گویند. باز هم، اگر زبان شما ایتالیایی است و من تلفظ را اشتباه گفتم، ببخشید

این شهر در آن سوی رودخانه تیبر و در مرکز شهر قرار دارد. بیشتر جامعه یهودی فقیر بودند. بسیاری از آنها احتمالاً در اسکله‌های رودخانه تیبر کار می‌کردند.

تعدادی کنیسه وجود داشت و نام چندین مورد از آنها شناخته شده است. به نظر می‌رسد یکی از آنها درخت زیتون بوده است که برای رومیان ۱۱ جالب است، اگرچه نمی‌دانیم این کنیسه از چه دوره‌ای وجود داشته است. اما چندین کنیسه وجود داشته است.

برخلاف اسکندریه، جامعه یهودی اینجا متحد نبود. روم اجازه این کار را نمی‌داد. آنها نمی‌خواستند هیچ گروهی در شهرشان متحد باشد، به جز گارد پرتورین یا نیروی پلیس محلی.

روم اجازه این کار را نمی‌داد. بنابراین، شما کنیسه‌های زیادی، رهبران مختلف برای کنیسه‌های مختلف، و هیچ مرجع یهودی متمرکزی نداشتید. شما مهاجران یونانی زبان زیادی در اینجا داشتید، بیگانگان ساکن از بسیاری از نقاط دیاسپورا، بسیاری از بخش‌های دیاسپورا، از جمله بسیاری از یهودیان، که اکثر آنها یونانی زبان بودند، اگرچه برخی از لاتین‌زبانان نیز وجود داشتند.

بیش از نیمی از ساکنان یهودی، نام‌های لاتین دارند، اما به نظر می‌رسد جامعه یهودی عمدتاً یونانی زبان بوده است. می‌دانیم که شهروندان زیادی، از جمله بسیاری از شهروندان یهودی رومی، در آنجا زندگی می‌کردند. فیلو اشاره می‌کند که یک جامعه کامل از شهروندان یهودی رومی در آنجا وجود داشته است.

خب، احتمالاً بیشتر آنها شهروندان رومی بودند، زیرا از نسل بردگانی بودند که توسط پمپی به بردگی گرفته شده و سپس آزاد شدند. قبلاً دوباره در مورد آنها صحبت کرده‌ایم. اما روم بیگانه‌هراسی زیادی داشت

برخی از رومیان واقعاً آداب و رسوم یهودیان را دوست داشتند و آنها را پذیرفتند، اما رومیان، به ویژه رومیان نخبه، به ویژه از سبت، ختنه و آداب غذا خوردن متنفر بودند. جای تعجب نیست که پولس در نامه خود به رومیان به این موارد پرداخته است. و همچنین، سوال این است که جامعه یهود حداقل در چند مورد با تبعید روبرو شده بود.

قبلاً اشاره کردم که گاهی اوقات اخترشناسان و دیگران تبعید می‌شدند. خب، در زمان تیبریوس، جامعه یهودی تبعید شد. در زمان کلودیوس، جامعه یهودی تبعید شده بود، حداقل رسماً، اگرچه احتمالاً همه آنها نرفتند.

و بنابراین فقط چند نکته در مورد تاریخ روم و آنچه کلیسا از زمان تأسیس آن تجربه کرده است، که احتمالاً حداقل به مؤمنان یهودی که به آنجا مهاجرت کردند و در اصل اهل روم بودند، در اعمال رسولان

فصل ۲ برمی‌گردد. کلودیوس در سال ۴۹ رهبران مسیحی یهودی را اخراج کرد و این اخراج به طور خودکار با مرگ کلودیوس در سال ۵۴ لغو شد. بنابراین، به مدت پنج سال، کلیسای تقریباً کاملاً غیریهودی وجود داشته است. باز هم، احتمالاً همه آنجا را ترک نکردند، اما احتمالاً بیشتر مسیحیان یهودی آنجا را ترک کردند.

در سال ۶۴ میلادی، ده سال پس از بازگشت مؤمنان یهودی، نرون شروع به قتل عام صدها یا هزاران نفر از پیروان عیسی در روم کرد، آنها را خوراک حیوانات وحشی می‌کرد و از آنها به عنوان مشعل برای روشن کردن باغ‌های امپراتوری خود در شب استفاده می‌کرد. با این حال، کلیسا پس از آن هنوز قوی بود، بنابراین این تصور را داریم که کلیسای روم در زمانی که رساله اول کلمنت نوشته شده است، از روم تا قرن‌تس، قوی بوده است. این نشان دهنده رشد عظیم کلیسا تنها در ۱۵ سال است.

در این زمان به دلیل اخراج، بیشتر غیریهودی بودند، اما پایه یهودی داشتند. زمانی که پولس نامه را می‌نویسد، مؤمنان یهودی تازه بازگشته بودند. به همین دلیل است که آکیلا و پرسکلا به روم بازگشته‌اند.

در این برهه از زمان، آنها با او در افسس بوده‌اند و به روم بازگشته‌اند. در این برهه از سال ۵۴، به نظر می‌رسد که آنها دوباره به افسس برمی‌گردند. بنابراین، پولس نامه به رومیان را مدتی پس از این می‌نویسد.

درست بین یک محاکمه اخراج مسیحیان یهودی و محاکمه دیگری که نرون قصد دارد مسیحیان را زنده زنده بسوزاند، قرار دارد. اما در زمانی که پولس به امپراتور متوسل شد، هیچ کس نمی‌دانست نرون چگونه از آب در خواهد آمد. تا زمانی که او تحت راهنمایی سنکای جوان، فیلسوفی رواقی که بسیار بر خویشانداری تأکید داشت، و بوروس، رئیس گارد پرتورین، بود، به نظر می‌رسید که نرون رفتار خوبی دارد.

او وقتی امپراتور شد خیلی جوان بود. می‌توانم اشاره کنم که نحوه امپراتور شدن او، حداقل طبق گفته تاسیتوس، این بود که مادرش آگریپینا ترتیب مرگ امپراتور کلودیوس را داد. او مقداری سم، قارچ‌های سمی دریافت کرد، اما او را از بین نبرد، بنابراین او به پزشک رشوه داد و پزشک مقداری سم را به یک پرچسباند و آن را در مقعد او فرو کرد، با این ادعا که کاری برای درمان او انجام می‌دهد، و آن سم او را از بین برد.

خب، یک مدعی بالقوه دیگر برای تاج و تخت وجود داشت و آن بریتانیک بود که پسر کلودیوس و همسر سابقش، مسالینا، بود. بنابراین بریتانیک در واقع با آب یخ خود خفه شد. آنها خدمتکارانی داشتند تا تمام غذاها و آب را آزمایش کنند و آب مسموم نبود، اما آب کمی گرم بود، بنابراین مقداری آب سرد به آن اضافه کردند.

آن را مسموم کردند و این باعث شد بریتانیک از سر راه برداشته شود. نرون با اکتاویا، دختر مسالینا و کلودیوس، ازدواج کرده بود و این به تضمین سلطنت او پس از به قدرت رسیدنش کمک می‌کرد. او زن را به زنا متهم کرد و زن بیچاره را اعدام کرد.

نرون بعد از مدتی از کنترل خارج شد. بوروس ناپدید شد. سنکا در واقع تا زمانی که در توطئه‌ای برای ترور نرون همدست نشد، اعدام نشد، زیرا او خیلی از کنترل خارج شده بود.

اما مربی جدید نرون، به جای سنکا و بوروس، تیگلینوس مربی جدید نرون شد و تیگلینوس دوست پسر بزرگترش بود. آنها کارهای جنسی زیادی با هم انجام می‌دادند. آنها کارهای بسیار دیگری هم انجام می‌دادند. کارهای آشوبگرانه.

برخی از چیزهایی که درباره نرون می‌شنویم ممکن است درست نبوده باشند، زیرا مورخان تمام اطلاعات نادرست نسل قبلی را که مردم درباره نرون منتشر کرده‌اند، به ما می‌دهند، اما حداقل برخی از آنها درست

بودند، و دلیلی وجود دارد که همه مورخان در این مورد توافق داشتند. به هر حال، یکی از این موارد این بود که نرون همسر دوستش اوتو، پاپایا سابینا، را به عنوان معشوقه و همسر خود برگزید، او را در حالی که باردار بود تا سر حد مرگ لگد زد و کلی چیزهای بد دیگر درباره نرون وجود داشت. به هر حال، نرون هنوز از کنترل خارج نشده بود، و من قصد دارم بگویم که احتمالاً پولس قبل از اینکه نرون از کنترل خارج شود آزاد شد، اما بعداً پولس و پطرس، طبق یک سنت بسیار قوی کلیسای روم، در روم تحت حکومت نرون اعدام شدند، و در زمان نرون پس از اینکه او واقعاً از کنترل خارج شد.

اما در هر صورت، ورود پیروزمندانه پولس به روم. ژنرال‌ها پیروزمندانه وارد روم می‌شدند. در نهایت در این دوره، به ویژه امپراتور بود که اجازه ورود پیروزمندانه را داشت، اما افراد قبلی طوری پذیرفته می‌شدند که انگار ورود پیروزمندانه‌ای است.

سیسرو، وقتی به رم برمی‌گردد، همه او را تشویق می‌کنند و از این قبیل حرف‌ها. ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم را به یاد بیاورید. انگار یک ورود پیروزمندانه است.

شاید برخی آن را با ورود پیروزمندانه مقایسه کنند. خب، پولس اکنون وارد روم می‌شود و مردم برای استقبال از او بیرون می‌آیند و او را در راه بازگشت به شهر همراهی می‌کنند. اصطلاح یونانی «ملاقات» در اینجا به همین معناست.

معمولاً وقتی کسی را ملاقات می‌کنید و او را در راه بازگشت به جایی همراهی می‌کنید، این‌طور است. انگار سفیرانی از کلیسای رم به استقبالش آمده‌اند. بنابراین، لوک قرار است با نکته‌ای بسیار مثبت صحبت‌هایش را تمام کند.

او قرار نیست به اعدام پولس ادامه دهد، اما پولس اینجا در بازداشت سبکی است. او محل اجاره‌ای خودش را دارد و هنوز به یک نگهبان زنجیر شده است، اما اینها اعضای گارد ویژه، گارد ویژه روم، هستند. او یک شهروند رومی است.

این به اندازه آنچه در شرق اتفاق افتاد، برای او خوشایند نخواهد بود. اکثر مردم روم، خب، بسیاری از مردم روم شهروندان رومی بودند، اما ما همچنین می‌دانیم که او توسط گارد محافظ محافظت می‌شد، از آنچه در فیلیپیان فصل‌های ۱ و ۴ می‌بینیم، یا حداقل این تفسیر معمول است که من هم فکر می‌کنم درست است. خب، در فصل ۲۸، آیه ۱۷، پولس همان کاری را می‌کند که در شهرهای دیگر انجام می‌دهد.

گاهی اوقات مردم به اعمال رسولان ۱۳ و اعمال رسولان ۱۸ نگاه می‌کنند، جایی که پولس می‌گوید از این به بعد به سراغ غیریهودیان می‌روم، اما او همچنان ابتدا در هر شهر به سراغ جامعه یهودی می‌رود. بنابراین این‌طور نیست که پولس قوم یهود را به طور کلی رد کند، بلکه در هر مکان خاص به سراغ غیریهودیان می‌رود و می‌گوید که جامعه یهودی آن را رد کرده است. بنابراین، در اعمال رسولان فصل ۲۸، رد نهایی اسرائیل در پایان کتاب مطرح نمی‌شود.

این فقط تکرار اتفاقات قبلی است. اما پولس درخواست می‌کند که دوباره با رهبران جامعه یهودی ملاقات کند. هیچ مرجع متمرکزی برای کنیسه‌های روم وجود ندارد.

کنیسه‌های مختلف زیادی وجود داشت، بنابراین تعدادی از رهبران مختلف به آنجا آمدند. و برخی از آنها مشکلاتی دارند زیرا جامعه یهودی می‌گوید - رهبران یهودی به پولس می‌گویند، خب، ما واقعاً می‌خواهیم از شما در مورد این جنبش بشنویم زیرا چیزهای بدی در مورد آن شنیده‌ایم، اما اطلاعات زیادی در مورد آن به صورت مستقیم نداریم. خب، این به چه معناست، آنها اطلاعات زیادی در مورد آن به صورت مستقیم

ندارند. منظورم این است که همین اواخر در سال ۴۹، ظاهراً درگیری‌ها در مورد هویت مسیح باعث اخراج حداقل برخی از اعضای جامعه یهودی شد.

لوقا در فصل ۱۸، آیه ۲ علت آن را حذف کرده است و اینجا هم قصد ندارد به آن بپردازد. اما فکر می‌کنم دلیلش این نیست که آنها از این جنبش بی‌خبر بوده‌اند. از آنچه از تاسیتوس می‌دانیم و از تعداد مسیحیان حاضر در آنجا، بسیار بعید است که آنها از این جنبش بی‌خبر بوده باشند.

در واقع، آنها می‌گویند که در مورد آن شنیده‌اند، فقط چیزهای خوبی شنیده‌اند، اما با آن در ارتباط نیستند. پس از اخراج، کلیسای روم عمدتاً غیریهودی بود. آنها دیگر به کنیسه‌ها و غیره نمی‌رفتند.

و حتی با بقیه کسانی که برگشته‌اند، خب، آنها با کلیسای که آنجاست سر و کار دارند، و لزوماً با کنیسه رابطه برقرار نمی‌کنند. و همچنین، فکر می‌کنم این رهبران ترجیح می‌دهند از یک همتای خود در این مورد بشنوند. پولس فردی با جایگاه اجتماعی است.

او رهبر این جنبش است. او رهبری است که کلیساهای روم، جایی که آکیلا و پریسیلا و دیگران به آنجا بازگشته‌اند، از قبل او را در این جنبش به رسمیت می‌شناسند. او همچنین اهل اورشلیم است.

بنابراین، دلایلی وجود دارد که چرا آنها می‌خواهند درباره این جنبش مستقیماً از زبان پولس بشنوند. اما پاسخ‌ها متفاوت است. در این پاسخ‌ها صحبتی از طرد کلی نشده، اما هنوز صحبتی از روی آوردن اسرائیل به ایمان به مسیح نشده است.

این فقط از یک واکنش متفاوت صحبت می‌کند. برخی سخنان او را پذیرفتند و برخی دیگر آن را رد کردند، که قبلاً نیز چنین بوده است. و بنابراین، لوقا با استناد به نقل قول پولس از اشعیا ۶، تقریباً به اوج خود می‌رسد، جایی که اشعیا رسالتی بسیار شبیه به رسالت خود پولس در اعمال رسولان ۹ داشت، جایی که او یک تجلی الهی را تجربه می‌کند.

اما بعد می‌گوید، پیش این مردم بروید، گوش‌هایشان سنگین خواهد شد، دیگر نخواهند دید و غیره. این متنی است که در مرقس ۴ و متی ۱۳ نیز نقل شده است. لوقا ۸، او آن را به طور خلاصه در مثیل برزگر و خاک‌ها نقل می‌کند، اما آن را به طور خاص برای اینجا نگه می‌دارد.

این چیزی است که در انجیل یوحنا نیز نقش دارد. یکی از ایراداتی که مردم می‌توانند مطرح کنند این است که اگر عیسی واقعاً مسیح است، چرا قوم خودش او را نپذیرفتند، یا چرا همه قوم خودش او را نپذیرفتند؟ و پاسخ این است که، خب، گاهی اوقات خدا اجازه می‌دهد قومش سخت‌دل شوند، و حتی گفتن کلام خدا مردم را سخت‌تر می‌کند. همانطور که پولس در رومیان ۱۱ می‌گوید، این فرصتی را فراهم می‌کند تا به سراغ غیریهودیان بروند.

من فکر می‌کنم لوقا در اینجا نکته مشابهی را مطرح می‌کند، اینکه پولس قادر است به رفتن به سوی غیریهودیان ادامه دهد. بطرس گفت، توبه کنید، و زمان‌های تجدید قوا از جانب خداوند فرا خواهد رسید. اگر تمام اسرائیل روگردانده بودند، یا اسرائیل به طور کلی روگردانده بود، خداوند باز می‌گشت.

تاریخ ادامه پیدا نمی‌کرد. اما اینجا می‌بینیم که تاریخ به گونه‌ای پیش رفت که فرصت بیشتری برای شنیدن سخنان غیریهودیان فراهم کرد. و در قرن گذشته، شاهد یک چرخش عظیم بوده‌ایم.

از دوره‌ای به دوره دیگر، بخش‌های مختلف جهان انجیل را گرامی داشته و گرامی داشته‌اند. البته در قرن اول این انجیل از خاورمیانه، آسیای غربی، یهودیه و جلیل سرچشمه می‌گیرد و سپس در سراسر سوریه، مصر و ترکیه گسترش می‌یابد. خب، برخی از این مناطق اکنون بزرگترین پایگاه‌های انجیل نیستند، اگرچه هنوز مسیحیان زیادی در مصر و جاهای دیگر وجود دارند.

اما انجیل در سوریه و در این مناطق گسترش یافت. در نهایت، به شرق آفریقا، در آکسوم گسترش یافت. در جنوب اروپا نیز گسترش یافت.

در غرب آسیا بیشتر گسترش می‌یابد. به هند می‌رود. در دوره‌های خاصی، به چین می‌رود.

و نوعی ارتباطات تجاری وجود داشت. راه‌هایی برای انتقال کالاها وجود داشت. منظورم این است که در قرن دوم، ما تاجران رومی را می‌شناسیم که تا جنوب شرقی ویتنام رفتند و توسط مردم آنجا به دربار سلطنتی چین برده شدند، که در آن زمان ویتنام را کنترل می‌کرد.

بعدها، انجیل در شمال اروپا، روسیه و غیره در حال گسترش است. بنابراین، انجیل همچنان در مکان‌های مختلف گسترش می‌یابد. در قرن گذشته، انجیل در آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و بسیاری از مناطق آسیا بسیار تکثیر شده است.

هنوز جاهای زیادی هست که باید برود و بیشتر پخش شود. اما ما شاهد پخش شدن آن در مکان‌های مختلف و در زمان‌های مختلف هستیم. اما هنوز هم در عهد جدید این امید وجود دارد که قوم یهود به طور کلی به مسیح ایمان بیاورند.

بنابراین، خبر خوش در نهایت برای همه مردم است. و ما این را حتی در نحوه‌ای که کتاب اعمال رسولان با تأکید پولس بر اهمیت این مأموریت برای غیریهودیان به پایان می‌رسد، می‌بینیم. و سپس می‌گویید که پولس به موعظه و تعلیم درباره پادشاهی خدا ادامه داد.

شمول وجود دارد، زیرا او در مورد پادشاهی خدا صحبت می‌کند، در ابتدای متن، در پایان صحبت می‌کند. همچنین در اوایل کتاب اعمال رسولان در مورد آن صحبت می‌کند. خب، در اینجا او هنوز همان پیامی را که عیسی موعظه می‌کرد، یعنی پادشاهی، و آنچه کلیسای اورشلیم موعظه می‌کرد، یعنی تداوم پیام، را موعظه می‌کند. و گفته می‌شود که او به مدت دو سال در آنجا در خانه اجاره‌ای خود ماند.

خب، بعد از دو سال چه اتفاقی افتاد؟ لوک به ما نمی‌گوید. اما اگر کسی ظرف دو سال برای پیگیری پرونده حاضر نشد، احتمالاً به این دلیل بوده که می‌دانستند نمی‌توانند پرونده را پیگیری کنند. آنها نمی‌توانستند او را در زمان فستوس شکست دهند.

آنها بدون هیچ مدرک بهتری، شانس برای محاکمه او در روم ندارند. لوقا به ما نشان می‌دهد که اتهام علیه پولس بی‌اساس است. من معتقدم که پولس در نهایت اعدام شد.

من معتقدم اطلاعاتی که در روایات کشیش‌ها و دیگر روایات کلیسای اولیه داریم صحیح است، مبنی بر اینکه پولس در این مورد آزاد شد و سپس دوباره دستگیر شد. و این زمانی بود که او در سلول به اصطلاح مرگ در زندان مامرتین در رم زندانی بود و اعدام شد، و از آنجایی که شهروند رومی بود، با سر بریدن به شهادت رسید. روایت می‌گوید که پطرس وارونه مصلوب شد.

اما از آنجایی که لوقا با نکته‌ای خوش به پایان می‌رسد، اجازه دهید من هم با نکته‌ای خوش به پایان برسانم، اینکه پیام لوقا از میراث تا رسالت است. ما باید به میراث خود بچسبیم و فراموش نکنیم که از کجا آمده‌ایم. ما از میراث ابراهیم، اسحاق، یعقوب و پیامبران آمده‌ایم.

ما از میراث رسالت عیسی مسیح می‌آییم. ما از میراث کلیسای اورشلیم می‌آییم. اما به ما مأموریتی نیز داده شده است تا مژده عیسی مسیح را به همه ملت‌ها برسانیم، زیرا او پادشاه برحق بشریت است.

او تنها منجی جهان است. مردم به او نیاز دارند. و کتاب اعمال رسولان پایانی باز دارد.

با این نکته‌ی مثبت که به موعظه‌ی مژده ادامه دهید، زیرا مأموریت ادامه دارد، پایان می‌یابد. قدرت این مأموریت نیز مانند ابتدا است. او به ما قول قدرت روح برای انجام مأموریت را داد.

این قدرتی است که ما هنوز به آن نیاز داریم. و اگر احساس کمبود آن قدرت را داریم، دوباره الگویی را که برای ما داده شده است، که عیسی تعلیم داد و کلیسا در اعمال رسولان اغلب آن را به تصویر می‌کشد، به یاد آورید. اگر روح القدس را بخواهید، لوقا 11:13، پدرتان آن را به شما خواهد داد.

بیایید دعا کنیم که خداوند روح خود را بر ما جاری کند و برای برداشت محصول، نیروی کار ایجاد کند تا مژده پروردگاران برای جلال او و نجات اقصی نقاط زمین به تمام جهان برسد.

این سخنرانی دکتر کریگ کینر در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۲۳، اعمال رسولان فصل‌های ۲۸ تا ۲۷ است.